

کتابخانهٔ مجلس شورای اسلامی
جمهوری اسلامی ایران
شمارهٔ ثبت کتاب
۲۰۲۰۹۴
کتاب مجموعه
مؤلف
مترجم
شمارهٔ قفسه ۱۵۹۲۸

بسم الله الرحمن الرحیم

این دو جزوه را آقای ستاره شناس برای فروش آورده اند

و بعد انصراف از فروش به این بنده اهدا کردند

و این بنده آن را به کتابخانه تقدیم میکنم

عبدالحسین حائری

۲۶/۴/۸۰



بسم الله الرحمن الرحیم

| | |
|---|---|
| الا یا منیتی ذات الصفاء | او جهک ذاک او شمس السماء |
| لان اظهرت هذا الوجه لیلا | لاصبح کل من هو فی المساء |
| مپوش از من خد ار اوی نشان | که بس بینم در او صنع خدائی |
| هل تا بنگرم رویت بدلخواه | فدتک النفس مهلا للغطاء |
| بکت عینی و ما للعین ذنب | اذا علم الضمیر من البکاء |
| هوا قلبی اسال الدمع منها | جری المیزاب من اثر الهواء |

یارم



| | |
|---|---|
| نیارم گفت تا بر من چه آمد | چو گفتی ترک من از بی وفائی |
| بجسم همچو ابراهیم موسی | قرین آب و آذر از جدائی |
| ازین آتش که پنهان است در دل | عیان گردید راز آشنائی |
| چه شبها تا سحر انجم شمارم | مگر چون مهر صبحم رخ نمائی |
| دوای درد مشتاقان توئی تو | اگرچه درد ما بی هم دوائی |
| دل از زلف تو گفتم باز گیرم | که بس سنگین دل و بس پر جفائی |
| ولی نبود کمند عشق آسان | که یابد از خم آن کس رهائی |
| بیا تا باز بینم روی خوبت | برویت بینم و گردم فدائی |
| فدای تو کنم جان را که گویند | الا ان البقاء فی الفناء |
| کمال هستی خود نیستی دان | چنین در نقص ما و من چرائی |

چو کردی نیست بینی غیر او نیست          هو الموجود ذو عز البقاء

مبین با هستی او هستی خویش          اگر درویش و گر خود پادشاهی

خودی کفر است نزد اهل تحقیق          مهل کر با خدائی با خودآئی

فنا باری مقامی بس رفیع است          که نه شاهی است آنجا نه گدائی

بدان کشور نپویی تا نجوئی          ز شاهنشاه مردان رهنمائی

علی مشکوة ایمان نور یزدان          علی مرآت وجه کبریائی

بجز سرپنجه دست خدا را          نباشد نیروی مشکل کشائی

سر از فرمان آن شه گر نپیچی          بیابی تا ابد فرمان روائی

برآید کام دل در دو جهانت          اگر از جان مهر او گرائی

ز درگاهش نظام الملک آسا          طلب کن حشمت پرهمائی

معین



معین دولت و دین سرور ملک          که از رایش برد خور روشنائی

به پیش خاطر عالم فروزش          بود مهر درخشان را سهائی

خردمندی که کس مانند او نیست          بعالی همتی و نیک رائی

الا یا ذا المکارم و المعالی          الا یا ذا السماحة و العلاء

توئی آن گوهر پاکیزه خلقت          که بس مشهور در لطف و صفائی

توئی آن جوهر عالی الطبیعت          که بس معروف در جود و سخائی

سخای تو کنون منسوخ کرده است          حدیث ابن عبدالله طائی

فقیران از توکی نومید گردند          اذا وفدوا الیک بالرجاء

وکنا فی الشدائد منذ دهر          لقد صرنا بعهدک فی الرخاء

نیارد گفت قدسی مدحت را          که برتر از مدیح و از ثنائی

بود او گرچه اندر نظم اشعار    بسان عنصری و چون سنائی

فزاید قدر دانشمند دانا    تو قدر من سزد گر بر فزائی

الا تا روز و شب آید بپایی

الا تا مهر و مه پاید بپایی

کتبه العبد المذنب المحتاج الی الله الغنی محمد القدسی الحسینی

